

نَهضت و انقلاب در سیره پیشوایان

<"xml encoding="UTF-8?">

معنی نهضت و انقلاب

نهضت از نهض به معنی خیزش و برخاستن و حرکت و آمادگی برای قیام است (1) و واژه انقلاب در اصل از قلب به معنی دگرگونی و تحول و زیر و روکردن است. و این دو واژه در اصطلاح به قیام ها و شورش هایی که موجب واژگونی رژیم گذشته، و برپایی نظامی نو به جای آن است، اطلاق می شود.

نهضت و انقلاب ها، از نظر چگونگی و محتوایی و درجات شدید و ضعیف، و یا شتابنده و دیرپا، و همچنین از نظر دگرگونی جهش و ناگهانی و تدریجی و گام به گام، دینی و غیر دینی، دارای انواع گوناگون است، و هر ملّتی بر اساس ایده و مسلک خود، انقلاب و نهضت می کند، و چگونگی آن رابطه مستقیم با طرز فکر و شیوه آرمانی انسان ها دارد. و نیز نهضت و انقلاب گاهی سطحی و روبنایی است، و گاهی عمقی و حقیقی، گاهی در بعد و عرصه خاصی است (مانند انقلاب اقتصادی) و گاهی دارای جنبه های عمومی و فراگیر می شود. در فقه اسلامی در بحث طهارت، دو عنوان از مطهرات (امور پاک کننده) شمرده شده که عبارتند از استحاله و انتقال، در مورد استحاله مثالی که می زنند این است که مثلاً سگی در نمک زار بمیرد، و پس از سال ها مبدّل به نمک شود، پاک می گردد، چرا که استحاله (یعنی حالی به حال دیگر شدن) شده است و یا چوب نجسی آن چنان بسوزد که خاکستر شود، این خاکستر پاک می شود، ولی در مورد انتقال، مثال به خون بدن انسان یا حیواناتی که خون جهنده دارند می زنند که اگر وارد بدن حشراتی که خون جهنده ندارند شود، و جزء بدن آنها گردد، پاک می شود.

انقلاب حقیقی همان استحاله است، یعنی دگرگونی در ماهیّت و حقیقت اشیاء، ولی انقلاب سطحی و روبنایی را می توان به همان انتقال مثال زد، که از گروهی به گروه دیگر، با تغییرات سطحی صورت می گیرد. به هر حال، نهضت ها مختلف است، اما نهضت های پیامبران و امامان (ع) و ادیان آسمانی، از نهضت های حقیقی است، و موجب دگرگونی محتوایی و عمیق شده، و شیوه و رژیم قبل را به طور کلی عوض می کند، مانند نهضت اسلام به دست پیامبر اسلام (ص) نسبت به عصر جاهلیّت که یک انقلاب ماهوی و زیربنایی و همه جانبه، در همه عرصه ها بود. و آنان که در راستای هدایت پیامبران و امامان معصوم (ع) حرکت می کنند، باید در درون و برون به انقلاب حقیقی دست بزنند، و بادگرگونی عمیق و همه جانبه، انقلاب کنند و به آن تداوم بخشند، به عنوان مثال ساختمان قدیمی و پوسیده ای را در نظر بگیرید، انقلاب حقیقی در آن، آن است که آن را از ریشه خراب نماییم، و به جای آن خانه کامل با مصالح جدید و محکم بسازیم، ولی انقلاب سطحی در این ساختمان این است که بعضی از قسمت های آن را کچ کاری نموده و سپس آن ساختمان را رنگ آمیزی کنیم، در صورتی که به قول سعدی:

خانه از پای بست ویران است

خواجه در فکر نقش ایوان است

آیا به راستی، رنگ آمیزی و نقش و نگار درایوان چنان ساختمانی را می توان انقلاب و نوسازی نامید؟

خانه ای را که ز بنیاد بود سست و خراب

رنگ آمیزی بیهوده و تعمیر چه سود؟

انقلاب های دنیا نوعاً مهره عوض کردن، و تغییرات روبنایی و فرعی در قانون و کادر رهبری است، و گاهی استعمارگران برای اغفال و خاموش کردن احساسات مردم به این گونه انقلاب ها دست می زنند. مانند: انقلاب میانه روها و لیبرالها و ملّی گراها و طرز فکر آنها در ایران در قرن معاصر.

انقلاب و نهضت از نظر قرآن

در قرآن، ذکر داستان زندگی انقلابی ابراهیم (ع) در برابر نمرودیان، و یا موسی (ع) در برابر فرعونیان، و یا نوح (ع) در برابر بت پرستان و خرافه گرایان و... بیانگر مطلوب بودن انقلاب توحیدی در برابر شرک و الحاد، و نهضت مستضعفین در برابر طاغوت ها است، و با طرح مبارزات پی گیر و خستگی ناپذیر، پیامبران، پیروان خود را به نهضت و انقلاب در برابر فساد و حامیان فساد، تحریک و تشویق می کند، به علاوه در آیات متعدد به طور آشکار، مردم را به مبارزه شدید با باطل گرایان و ظالمان فرا خوانده و به تشکیل و تثبیت حکومت های الهی دعوت می نماید، به عنوان نمونه نظر شما را به چند آیه جلب می کنیم:

1- «فمن يكفر بالطّٰغوت ويؤمن بالله فقد استمسك بالعروة الوثقى؛ کسی که به طاغوت (بت و شیطان و هر موجود ستمگر و طغیان گر) کافر شود، و به خدا ایمان آورد، به دستگیره محکمی چنگ زده است.» (2)

این آیه با کمال صراحت، طاغوت زدایی، و تشکیل آثار ایمان الهی را از دستگیره های محکم و ناگسستنی خدایی دانسته، که اساس نهضت و انقلاب الهی همین است.

2- «و لقد بعثنا فی کلّ امة رسولا ان اعبدوا الله و اجتنبوا الطّٰغوت؛ ما در میان هر امت و ملّتی، پیامبر و رسولی برانگیختیم (که به مردم بگویند) تنها خدا را پرستید و از طاغوت اجتناب کنید.» (3)

این آیه به روشنی هدف پیامبران را بیان کرده که همان نهضت و قیام آنها برای دو موضوع بوده است: 1- طاغوت زدایی 2- پرستش خدا را در همه امور، آنان که طرفدار سکولار هستند و در عین حال دم از اسلام می زنند، چنین آیات صریح را که بیانگر آمیختگی دین با سیاست است چگونه نادیده می گیرند؟!

3- «و ما لكم لاتقاتلون فی سبیل الله و المستضعفین من الرّجال و النّساء و الولدان...؛ چرا در راه خدا (در راه) مردان و زنان و کودکانی که (به دست ستمگران) تضعیف شده اند، پیکار نمی کنید؟ همان افراد ستمدیده ای که می گویند پروردگارا ما را از این شهر (مکه) که اهلش ستمگرند بیرون ببر، و از طرف خود برای ما سرپرستی قرار ده.» (4)

4- «یا داود انا جعلناک خلیفه فی الارض فاحکم بین النّاس بالحق ولا تتّبع الهوی...؛ ای داود! ما تو را خلیفه (و رهبر مردم) در زمین قرار دادیم، پس در میان مردم به حق حکومت و داوری کن، و از هوای نفس پیروی نکن که تو را از راه خدا منحرف سازد.» (5)

از این آیات استفاده بدیهی می شود که نهضت و انقلاب برای واژگونی رژیم های باطل، و تثبیت و استوار ساختن حکومت الهی، لازم و وظیفه حتمی خداپرستان است.

چند روایت پیرامون نهضت و قیام

روایات دو فریضه عظیم امر به معروف و نهی از منکر، و روایات بی شمار دیگر بیانگر آن است که برای اجرای

اسلام، باید قیام و تلاش جدی و پی گیر نمود، و برای جلوگیری از دشمنانی که سدّ راه حق هستند، و وجودشان مایه ظلم و فساد است، قیام برای سرکوب آنها واجب و ضروری است، چرا که ابطال باطل و احقاق حق بستگی به چنان قیام و نهضت حساب شده دارد.

به عنوان نمونه نظر شما را به چند روایت جلب می کنیم:

رسول اکرم (ص) فرمود: «و اذا ظهرت البدع في امتي، فليظهر العالم علمه، و ان لم يفعل فعليه لعنة الله؛ هرگاه بدعت ها در میان امت آشکار شد، بر شخص عالم و آگاه، لازم است که علمش را آشکار سازد، و اگر چنین نکند لعنت خدا بر او خواهد بود.» (6)

امیرمؤمنان علی (ع) فرمود: «انّ العالم الکاتم علمه انتن اهل القبلة ریحاً، تلعنه کلّ دابة من دواب الارض الصغار؛ دانشمندی که (در برابر ستمگران) علمش را کتمان کند (و اعتراض نکند) در روز قیامت بوی بدنش بد بوترین بو خواهد بود، و همه حشرات زمین او را لعنت می کنند.» (7)

امام صادق (ع) فرمود: «افضل الجهاد كلمة عدل عند امام جائر؛ برترین جهاد، سخن عدالت، در نزد رهبر ستمگر است.» (8)

امام کاظم (ع) فرمود: «لان اسقط من حالي فاتقطّ قطعة قطعة احب الي من ان اتولّى لاحد منهم عملاً او اطاء بساط رجل منهم؛ هرگاه من از بالای ساختمان بلندی بر زمین بیفتم و قطعه قطعه شوم، برایم بهتر است از این که متصدی کاری از کارهای ستمگران گردم، یا قدم بر فرش یکی از آنها بگذارم.» (9) نیز فرمود: «من احب بقائهم فهو منهم؛ کسی که بقای عمر ظالمان را دوست بدارد، جزء ستمگران است.» (10)

نهضت امام حسین (ع) و عوامل آن در یک نگاه

پیامبر اسلام (ص) بنیان گذار نهضت عظیم اسلام بود، که از نظر چگونگی، و تلاش و سرعت و سایر ویژگی ها در همه جهان و همه تاریخ بی نظیر بود. پس از آن حضرت همه امامان معصوم (ع) در رأس نهضت بودند، و برای تداوم نهضت عظیم پیامبر اسلام (ص) در هر عصر و زمان و مکان مطابق شرایط زمان، نهضت و قیام کردند. در میان این نهضت ها، نهضت و قیام امام حسین (ع) و بروز عاشورای خونین در کربلا در جایگاه مخصوصی قرار دارد که به راستی آن هم در جهان و تاریخ بی نظیر است، و باید اسوه حق طلبان، و پیروان اسلام ناب، و آزادی خواهان قرار گیرد.

چرا که حسین (ع) اسوه کامل مبارزه و قیام در گذشته و آینده است، چنان که به روایت امام صادق (ع)، حضرت علی (ع) به امام حسین (ع) فرمود: «اسوة انت قدماً؛ ای حسین! تو از قدیم، اسوه و الگو بوده ای.» (11) الگو بودن نهضت امام حسین (ع) از این رو است که انگیزه ها و اهداف و آرمان های نهضت خونین و عظیم او در سه عامل خلاصه می شد که عصاره فلسفه نهضت او بود که عبارتند از: 1- بیعت نکردن با طاغوت و ظالم 2- تصمیم بر تشکیل حکومت اسلامی (گرچه در مسیر آن شهید شود) 3- امر به معروف و نهی از منکر در همه ابعاد، حتی در اجرای کامل. که در واقع عنصر اصلی و مرکزی نهضت آن حضرت امر به

برای ترسیم این موضوع، ده ها شاهد عینی و قراین و حوادث وجود دارد، که همچون تابلوهای روشن، نشان دهنده سه فلسفه فوق است. به عنوان نمونه تابلوی از گوشه ای از مبارزات نماینده کامل امام حسین (ع) یعنی حضرت مسلم (ع) را به تماشای خوانندگان می گذاریم حضرت مسلم (ع) در کوفه مردم را به سوی امامت امام حسین (ع) فراخواند، و از حکومت یزید و یزیدیان بیزاری جست، و فرمان داد که همه رو در روی حکومت ننگین

یزیدی قرار گیرند...

تا وقتی که جنگ شروع شد، و حضرت مسلم (ع) پس از وارد شدن جراحات سنگین، اسیر گردید، آن بزرگمرد شجاع را به عنوان اسیر نزد عبیدالله بن زیاد حاکم عراق از طرف یزید، آوردند، در این تابلو مشاهده می شود که حضرت مسلم (ع) هنگام ورود بر ابن زیاد سلام نکرد، یکی از نگهبانان خشن، به مسلم (ع) گفت: «سَلِّمْ عَلَیْهِ» (سلام کن). مسلم (ع) با کمال صلابت جواب داد: «اسکت یا ویحک و الله ما هو لی بامیر؛ وای بر تو ساکت باش، سوگند به خدا او امیر و رئیس من نیست.»

این فراز نشان دهنده بیعت نکردن حضرت مسلم (ع) حتی به یک سلام ساده است. در مرحله بعد در گفتگوی بین ابن زیاد و مسلم (ع)، ابن زیاد گفت: «ای مسلم! جویای مقامی (حکومتی) بودی که خداوند آن را به شخص دیگری واگذار کرده است، چرا که خداوند او را شایسته آن مقام دیده بود نه تو را، مسلم (ع) گفت: چه کسی شایسته مقام رهبری بود؟ ابن زیاد جواب داد: یزید بن معاویه! سپس افزود: آیا تو گمان میبری که بهره ای از مقام رهبری داری؟ مسلم (ع) با صراحت قاطع فرمود:

«و الله ما هو الظن و لكنّه اليقين؛ سوگند به خدا صحبت از گمان و خیال نیست، بلکه یقین دارم که ما شایسته مقام رهبری هستیم.» (12)

این فراز نشان می دهد که مسأله حکومت و رهبری، مطرح بوده و نماینده امام حسین (ع) با تأکید و سوگند آن را شایسته امام حسین (ع) و افراد لایق دانسته است.

در ادامه این گفتگو، ابن زیاد به مسلم (ع) گفت: «ای سرکش فتنه گر! تو بر امام خود خروج کردی و بین مسلمانان اختلاف انداختی و به آشوب پرداختی.» مسلم (ع) در جواب فرمود: ای ابن زیاد! تو دروغ می گویی، وحدت مسلمانان را معاویه و پسرش بر هم زد، و تخم فتنه را تو و پدرت پاشیدید... من برای آشوب به این دیار نیامده ام، بلکه دیدم توسط شما کارهای نیک دفن شده، و منکرات بروز نموده، ما به سوی این مردم آمدیم: «لنأمر فيهم بالمعروف و ننهى عن المنكر...؛ تا امر به معروف کنیم و نهی از منکر نماییم، و آنها را به کتاب خدا و سنت رسولش دعوت نماییم، و مطابق سخن رسول خدا (ص) ما به انجام این کار شایسته هستیم.» (13)

این فراز نیز بیانگر مسأله امر به معروف و نهی از منکر، به عنوان اساس و عنصر اصلی در نهضت می باشد. در خطبه ها و گفتگوهای شخصی امام حسین (ع) نیز همین سه مسأله به طور صریح مطرح است، یزید و سردمداران بنی امیه به طور مکرر آن حضرت را به بیعت فراخواندند، او بیعت نکرد، در همان آغاز حرف اول و آخر را زد و در جواب مروان فرمود: وقتی که امت اسلام به حاکمی مانند یزید دچار گردد باید فاتحه اسلام را خواند، من از جدّم رسول خدا (ص) شنیدم می فرمود: «الخلافة محرمة علی آل ابی سفیان؛ خلافت بر فرزندان ابوسفیان حرام است.» (14)

در بیان دیگر فرمود: «اتّما خرجت لطلب الاصلاح فی امة جدّی ارید ان آمر بالمعروف و انهى عن المنكر...؛ تنها عامل خروج و حرکت من، برقرار کردن اصلاح در امت جدّم رسول خدا (ص) است، می خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم، و همان راه را بپیمایم که جدّم رسول خدا (ص) و پدرم علی بن ابیطالب (ع) پیمود.» (15)

نیز در گفتار آن حضرت است: «الا ترون الى الحق لايعمل به، والى الباطل لايتناهي...؛ آیا نمی نگريد که به حق عمل نمی شود، و از باطل جلوگیری نمی گردد؟ در این صورت شخص و مؤمن شوق آن را دارد و سزاوار است که (با شهادتش) به لقای خدا بپیوندد بدانید که من مرگ را جز سعادت، و زندگی با ستمگران را جز رنج و نکبت نمی دانم.» (16)

مجموعه این گفتار و سپس رفتار، و خطبه های آن حضرت و یارانش، وجوب قیام، و عوامل و آرمان های آن را تبیین می کنند، و به طور خلاصه، بیانگر لزوم نهضت و انقلاب در عرصه های مختلف با طاغوتیان و مستکبران است، و پس از طاغوت زدایی، تشکیل حکومت اسلامی برای اجرای معروف و جلوگیری از منکر، و گسترش عدل و داد است.

چند نمونه از نهضت های امامان (ع)

نهضت و قیام سیاسی، فرهنگی، اخلاقی و اجتماعی در سرتاسر زندگی همه امامان (ع) در جایگاه والایی قرار داشت، به طوری که همه آنها به شهادت رسیدند، و همین دلیل بزرگ بر مبارز بودن آنها، و قیام آنها برای احقاق حق و ابطال باطل است، به عنوان نمونه:

1- ما وقتی که نهج البلاغه (مجموعه گفتار و نوشتار) حضرت علی (ع) را بررسی می کنیم، می بینیم این کتاب قبل از هرچیز یک کتاب انقلابی است، به ویژه در انقلاب سیاسی و فرهنگی، حرف اول را می زند.

امام علی (ع) در فرازی از سخنانش پیرامون جنگ افروزان جنگ جمل و شورشیان بر ضد حکومت اسلامی می فرماید: «فان ابوا اعطيتهم حدَّ السَّيفِ و كفى به شافياً من الباطل و ناصراً للحق...؛ اگر آن مخالفان (مانند طلحه و زبیر...) از پذیرش حق خودداری می کنند، لبه تیز شمشیر را به سوی آنها روانه می سازم، همان شمشیری که در برابر زورگویان، بهترین درمان باطل، و یار و یاور حق در برابر خود ستمگر است... من کسی نبودم که به نبرد تهدید شوم، و یا از شمشیر و نیزه مرا بترسانند، چرا که من به پروردگارم یقین دارم، و در دینم کمترین شک را ندارم.» (17)

2- در ماجرای جنگ جمل، حضرت علی (ع) همراه لشگرش به سوی بصره حرکت می کردند، در مسیر راه به محله ذی قار (که در بین بصره و کوفه قرار داشت) رسیده و در آنجا برای استراحت، مدتی توقف کردند. ابن عباس می گوید: در این محل به محضر امیرمؤمنان علی (ع) رفتم دیدم مشغول وصله کردن کفش خود است، وقتی که مرا دید فرمود: «این کفش چه قدر می ارزد؟» گفتم: ارزشی ندارد. فرمود: «سوگند به خدا همین کفش بی ارزش برای من از حکومت بر شما بهتر است، مگر اینکه با این حکومت، حقّی را برپا دارم، یا باطلی را دفع کنم.» (18)

امام (ع) در مورد دیگر، پس از این سخن از خیمه بیرون آمد و برای مردم سخنرانی کرد، از جمله فرمود: «و ایم الله لا یقرن الباطل حتّی اخرج الحقّ من خاصرته؛

سوگند به خدا من پرده باطل را می شکافم تا حق را از پهلوی آن بیرون کشم.» (19)

3- هنگامی که به دستور عثمان، ابوذر را به سوی ریزه تبعید می کردند، امام علی (ع) و امام حسن (ع) و امام حسین (ع) به بدرقه ابوذر شتافتند، و هر کدام مطالبی گفتند که بیانگر تأیید قیام ابوذر بود. امام علی (ع) فرمود: «ای ابوذر! تو به خاطر خدا خشم کردی، پس به همان کس که به خاطرش خشم کردی، امیدوار باش، این مردم به خاطر دنیایشان از تو ترسیدند، ولی تو به خاطر دینت، از این رو ترس داری که به دینت آسیب برسانند...» (20)

4- امام حسن (ع) در بدرقه ابوذر، خطاب به او فرمود: «ای عمو! این سردمداران این گونه با تو برخورد کردند که می دانی، ولی خداوند متعال ناظر است، سختی ها را با یاد فراق و فنای دنیا بر خود هموار کن، و به امید پاداش های آخرت، خود را شاداب ساز، و در پرتو صبر و مقاومت زیست کن تا وقتی با پیامبر (ص) دیدار کردی، او از تو خشنود باشد.» (21)

5 - امام حسین (ع) یکه تاز میدان قیام بود، که قبلاً شمه ای از جلوه های گفتاری و رفتاریش در این راستا بیان شد، او فریاد می زد: «و هیهات منا الذلة...؛ ذلت تسلیم شدن در برابر ستمگران، از ساحت ما بسیار دور است، که خدا و رسولش و مؤمنان، آن را بر ما نمی پسندند، و دامن های مطهر و پاکی که ما در آن رشد و نمو یافتیم، این اجازه را به ما نمی دهند، که مطیع انسان های پلید شویم، و زندگی ذلت بار را بر زندگی شرافتمندانه ترجیح دهیم...» (22)

6- سدید صیرفی می گوید: «به محضر امام صادق (ع) رفتم و گفتم سوگند به خدا خانه نشینی برای شما روا نیست.» فرمود: چرا؟ گفتم: به خاطر دوستان و یاران بسیاری که داری، سوگند به خدا اگر امیر مؤمنان علی (ع) آن همه یار و یاور داشت، نمی گذاشت طایفه تیم و عدی (دودمان عمر و ابوبکر) به مقام او طمع کنند و حق او را بگیرند. فرمود: ای سدید به نظر تو چه اندازه یار و یاور دارم؟ گفتم صد هزار. از روی تعجب فرمود: صد هزار؟ گفتم بلکه دویست هزار، فرمود: دویست هزار؟! گفتم: بلکه نصف دنیا. آن حضرت پس از اندکی سکوت، به من فرمود: اگر مایل باشی و برایت سخت نباشد، همراه من تا ینبع (مزرعه ای در نزدیک مدینه) برویم. گفتم: آماده ام. امام (ع) دستور فرمود: الاغ و استری را زین کردند، من سبقت گرفتم و بر الاغ سوار شدم، تا احترام کرده باشم و آن حضرت بر استر سوار شود. فرمود: اگر بخواهی استر را در اختیار بگذارم؟ عرض کردم: استر برای شما زیباتر و مناسب تر است، فرمود الاغ برای من راهوارتر است. من از الاغ پیاده شدم و او بر آن سوار شد و من بر استر سوار شده و با هم حرکت کردیم، تا به محلی رسیدیم، در آنجا جوانی بزغاله می چرانید، حضرت بزغاله ها را نگریست، و آنگاه به من فرمود: «و الله یا سدید لوکان لی شیعة بعدد هذه الجداء ما وسعنی القعود؛ سوگند به خدا ای سدید اگر شیعیان (حقیقی) من به اندازه تعداد این بزغاله ها بودند خانه نشینی برایم روا نبود، و قیام می کردم.»

سپس پیاده شدیم و نماز خواندیم، پس از نماز کنار بزغاله ها رفتم و آنها را شمردم که هفده عدد بودند.» (23) امامان دیگر نیز: همین روش را داشتند، و هرگز ظالمان را تأیید نمی کردند، و در فرصت های مناسب، مردم را بر ضد آنان می شوراندند، و هرگاه شرایط مساعد بود، قیام و انقلاب می نمودند.

پی نوشت ها :

1. المنجد، واژه نهض.
2. سوره بقره، آیه 256.
3. سوره نحل، آیه 36.
4. سوره نساء، آیه 75.
5. سوره ص، آیه 36.
6. وسائل الشیعه، ج 11، ص 510.
7. همان، ص 510.
8. همان، ص 400.
9. وسائل الشیعه، ج 12، ص 140.
10. همان.

11. كامل الزيارات، ص. 71.
12. لهوف سيد بن طاووس، ص. 80.
13. همان، ص. 82.
14. همان، ص. 40.
15. همان، ص. 61، مقتل الحسين مقررّ، ص. 151.
16. تحف العقول، ص. 245.
17. نهج البلاغه، خطبه. 22.
18. همان، خطبه 33، و خطبه. 104.
19. همان، خطبه. 104.
20. نهج البلاغه، خطبه. 130.
21. بحارالانوار، ج 22، ص. 436.
22. لهوف سيد بن طاووس، ص. 41.
23. اصول كافي، ج 2، ص. 242.